

روشی نو در ترجمه

بدون تفکر، بدون زحمت، بدون خلاقیت

علی خزاعی فر

در دهه ۴۰، یکی از تفریحات ما بچه‌ها چسباندن عکس‌برگردان به در و دیوار بود. عکس‌برگردان‌ها که در واقع شکل بدوی‌تر استیکرهای امروزی بودند تصویرهایی بودند کاغذی که از مغازه می‌خریدیم و روی هر سطحی که می‌خواستیم می‌گذاشتیم، سپس با آب دهان کاغذ را خیس می‌کردیم و با انگشت مالش می‌دادیم. عکس کم‌کم به شکلی جادویی از روی کاغذ به روی سطح مورد نظر منتقل می‌شد. صفحات کتاب‌های ما پر بود از عکس‌های رنگی فانتزی با موضوعات مختلف. لذت این کار در چه بود؟ در این که لازم نبود نقاش باشی تا روی صفحه کتابت گل و بلبل نقاشی کنی. با خرید یک کاغذ ارزان می‌توانستی هر شکلی را به هر کجا که می‌خواهی منتقل کنی.

احتمالاً تا حالا حدس زدید که می‌خواهم راجع به چه موضوعی صحبت کنم. درست حدس زدید. می‌خواهم راجع به روشی در ترجمه صحبت کنم که در آن مترجم، متن اصلی را مثل عکس‌برگردان بی‌هیچ زحمتی به سطحی کاغذی منتقل می‌کند و نتیجه، شباهتی ظاهری است که بین متن اصلی و ترجمه وجود دارد. البته درجه این شباهت در ترجمه‌های مختلف فرق می‌کند.

ولی قضیه به این سادگی نیست. ممکن است بگویید این روش عکس‌برگردانی پدیده جدیدی نیست بلکه در تاریخ ترجمه ایران همیشه نمونه‌های زیادی داشته است. حق با شماست. این روش عکس‌برگردانی همان روش کپی‌کاری یا تحت‌اللفظی از نوع بد آن است که همیشه در ایران سابقه داشته است. ولی این روش امروزه با گذشته یک فرق اساسی دارد و آن این که در گذشته روش تحت‌اللفظی، روشی نامطلوب به حساب می‌آمد. مثل جنس بنجل در کنار جنس مرغوب بود. اما تجربه من در آموزش ترجمه و نیز مشاهده برخی از ترجمه‌ها در بازار نشر به من می‌گوید که امروزه دو تصور یا دو تلقی یا دو تعریف از ترجمه وجود دارد و بر همین اساس هم دو روش ترجمه وجود دارد که هر دو مشروع و متداول است.

روش اول روش به اصطلاح فارسی‌گردانی است. در این روش، هدف مترجم دستیابی به متنی است که با بضاعت زبان فارسی و به مثابه متنی مستقل، تألیف شده باشد. البته همه مترجمانی که به این روش ترجمه می‌کنند هرکدام به نسبت توانایی خود به درجه‌ای از توفیق دست پیدا می‌کنند، ولی اگر از خود مترجمان پرسید، می‌گویند چنین هدفی را برای خود تعریف کرده‌اند.^۱

روش دوم روش عکس‌برگردانی است که، همان‌طور که گفتم، همان روش تحت‌اللفظی از نوع بد آن است، ولی آنچه باعث شده در این مقاله به این موضوع قدیمی و تکراری پردازم تغییری است که ظاهراً در تلقی برخی نسبت به این روش به وجود آمده است. کسانی که به روش عکس‌برگردانی ترجمه می‌کنند ظاهراً فکر نمی‌کنند ترجمه‌شان نقص دارد. یعنی تعریف این‌ها از ترجمه با تعریف مترجمان فارسی‌گردان فرق دارد. باور نمی‌کنید؟ چند مثال می‌زنم.

دانشجویی کتابی را ترجمه کرده و برای من آورده و با افتخار می‌گوید که می‌خواهد آن را چاپ کند و از من می‌خواهد بر آن مقدمه‌ای بنویسم. ترجمه‌اش را که می‌خوانم می‌بینم کپی برابر اصل است. از روی جملات به اصطلاح فارسی ترجمه می‌شود متن اصلی را کاملاً بازنویسی کرد. معلوم است که متن اصلی را مثل عکس برگردان گذاشته روی سطح کاغذ، با کمی آب دهان و مالش و بدون صرف هیچ نوع زحمت و خلاقیت آن را به قول خودش ترجمه کرده است. می‌گویم شاید هدفش از ترجمه این بوده که رزومه‌اش را پررنگ کند، اما صادقانه می‌گوید: «نه استاد. من عاشق ترجمه‌ام. خیلی برای این ترجمه زحمت کشیدم».

یک مثال دیگر. دانشجویی فوق لیسانس به جای نوشتن پایان‌نامه زیر نظر استاد راهنما، کتابی را ترجمه می‌کند. چند ماه وقت می‌گذارد و نتیجه، ترجمه‌ای است که هیچ‌یک از جملاتش از نظر دستوری غلط نیست ولی جملات، متنی مستقل و منسجم را نمی‌سازند. خواندن این کتاب مثل راه رفتن روی سنگلاخ است. خواندن با اعمال شاقه. نه لذت خواندن را حس می‌کنی، نه خواندنت سرعت دارد و نه در پایان طرفی می‌بندی. این دانشجو هم می‌گوید خیلی زحمت کشیده و صادقانه معتقد است ترجمه‌اش خوب بوده چون نمره ۱۹ گرفته و حالا قصد دارد آن را چاپ کند.

^۱ در این‌جا من درباره عموم مترجمان و عموم متون صحبت می‌کنم. بدیهی است هم مترجمانی هستند که هدف دیگری برای خود تعریف می‌کنند و هم متونی هستند که در ترجمه آن‌ها لازم است هدفی دیگر تعریف شود.

آنچه به این توهم دامن می‌زند نه فقط شیوه آموزش ترجمه در دانشگاه‌ها بلکه بازار نشر نیز هست. اجازه بدهید به دو نمونه از ترجمه‌های چاپ شده اشاره کنم. نمونه اول از کتابی در معرفی پسامدرنیسم گرفته شده و ناشری بسیار معتبر آن را چاپ کرده است. این کتاب مقدماتی طبعاً برای مخاطبی عام نوشته شده ولی مترجم هیچ زحمتی به خود نداده تا رابطه معنایی میان کلمات در متن اصلی را در ترجمه روشن کند. کاری که انجام داده این بوده که برای هر کلمه یک معادل پیدا کرده و حتی آن معادل را هم دقیق بر اساس کاربردش در بافت انتخاب نکرده و سپس این معادل‌ها را طوری به دنبال هم آورده که جمله ظاهری دستوری پیدا کند بی‌آنکه هیچ معنایی از آن بتوان استنباط کرد. توجه کنید که با این چنین نثری قرار است ما با اندیشه‌های نو آشنا بشویم:

این ایده، حوزه مطالعاتی گسترده و هموار، بیشتر به عنوان یک اصل مورد نظر است تا یک رویه عملی. هیچ کس و هیچ مجموعه حرفه‌ای نمی‌تواند ادعا کند که «همه چیز» را مطالعه می‌کند، و تصور گزینش مدارک با بی‌طرفی کامل در نفس خود متناقض است. گزینش‌های اساسی باید انجام گیرد. مطالعات فرهنگی، به رغم همه امکانات متنوعی که برای تحقق آن وجود دارد و به رغم گوناگونی شرایط نمادین، در درک اولویت‌هایش نسبتاً پایدار بوده است. حوزه اصلی تحلیل آن همان دامنه پدیده‌های اجتماعی است که نقد فرهنگی سنتی از آن هراسان و بر حذر بود: شکل‌های فرهنگی و عملکردهای «توده گیر» سرمایه‌داری پیشرفته، مانند سینما، تلویزیون، روزنامه‌نگاری عامه‌پسند، تبلیغات و حرص در خرید کالا. مضمون بحث برانگیز اصلی آن، که آشکارا مخالف اعتقاد اساسی نقد فرهنگی است، این ایده است که چنین فرهنگی فقط افیون نیست که به منظور ایجاد انفعال در یک توده همگن با موفقیت طراحی شده باشد، برعکس مشارکت عمومی در آن فعالانه، آگاهانه، گزینش شده و حتی براندازنده است.

نمونه دوم هم بخشی از یک ترجمه چاپ شده است، از کتابی درباره سیلویا پلات:

پس از فروکش کردن سر و صدا، و در قضاوت نهایی، سیلویا پلات عنوان یک شاعر درجه دوم قابل ملاحظه را خواهد یافت که زندگی شخصی اندوهباری داشت. تعداد کمی از اشعارش در گزیده‌های اشعار جایی برای خود باز خواهد کرد و هنگامی که سرنوشت مشترک بسیاری از افراد با استعداد را در نظر بگیریم، روی هم رفته، در خواهیم یافت که این قضاوت، امتیاز کمی به استعداد او نیست.... ما فاقد واژگان نقد هستیم، درست به این خاطر که جامعه ما فاقد

هرگونه تعریف از قدرتی است که به جای این که به زور متوسل شود و وادار کند، دگرگون می‌کند. ادرین ریچ این نوع قدرت را این گونه توصیف می‌کند: «خودمان آن گونه که هستیم در این حرکت‌های دردناک آگاه ماندن، قدرتی همچون درد، دقت و پیچیدگی و صدای سیلویا پلات قوی است زیرا موفق می‌شود دوگانگی‌های اساسی حیات را در بر بگیرد نه این که آن‌ها را رد کند.

این گونه ترجمه کردن نیاز به سواد لازم برای درک معنی ندارد، چون جملات را می‌توان بدون درک معنایشان منتقل کرد؛ انتزاع و درک معنی مشکل خواننده است؛ این گونه ترجمه کردن نیاز به آشنایی با ابزارهای زبانی و بیانی فارسی هم ندارد؛ مترجم وظیفه ندارد در ساختار متن دست ببرد و روابط معنایی را به هم بریزد و با بیان جمله نویسنده به قالبی دیگر، متن را «راحت‌الحلقوم» کند. این گونه ترجمه نیاز به آشنایی با شیوه تالیف در ژانر مشابه متن هم ندارد، چون مترجم از الگوی نویسنده و متن پیروی می‌کند و نه از الگوی نگارشی نویسندگان و مترجمان پیشین. لازم نیست مترجم برای یافتن معادل برای تک تک کلمات از معادل‌های قاموسی نیز فراتر برود. تنها کار مترجم کپی یک به یک کلمات و ساختارهاست به نحوی که تک تک جملات، ظاهری دستوری داشته باشد.

نمونه سوم ترجمه‌ای است که نام سه مترجم روی آن دیده می‌شود. یکی از این سه مترجم استاد زبان انگلیسی و مفسر سرشناس فوتبال است. یعنی کسی است که اصلاً نیازی به کسب شهرت از طریق ترجمه ندارد و متنی را به بازار می‌فرستد که گمان نمی‌کند به شهرت او خدشه‌ای وارد کند. به عبارت دیگر، ظاهراً تعریف این فرد از ترجمه همین است. نسخه‌ای که به دست من رسیده چاپ هفتم کتاب است که با تیراژ دو هزار چاپ شده. این کتاب بر اساس این توهّم ترجمه شده که فارسی و انگلیسی، مخزن مشترکی از تعابیر و ساختارها دارند و تعبیر و ساختاری را که انگلیسی‌ها به کار می‌برند، عکس برگردان آن در فارسی هم قابل قبول و قابل درک است. این هم نمونه‌ای از ترجمه این کتاب:

«فرض کن روزی تلفن زنگ می‌زند. صدایی پُرهیجان به تو می‌گوید برنده جایزه بزرگ ده میلیون دلاری بخت‌آزمایی شده‌ای! چه احساسی خواهی داشت؟ و این احساس چقدر دوام خواهد آورد؟ سناریو دیگر؛ تلفن زنگ می‌زند و متوجه می‌شوی بهترین دوستت از دنیا رفته. دوباره، چه احساسی خواهی داشت؟ و برای چه مدت؟»

در فصل ۴۰، دقت مایوس‌کننده پیش‌بینی‌ها را برای مثال در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و رویدادهای اجتماعی - ارزیابی کردیم. نتیجه گرفتیم کسانی که خود را متخصص می‌پندارند بیش از این‌که به طور تصادفی پیش‌بینی کنند به درد دیگری نمی‌خورند. بنابراین، بیایم سمت موضوع جدید؛ چگونه می‌توانیم احساسات‌مان را پیش‌بینی کنیم؟ آیا در مورد خودمان تخصص داریم؟ آیا برنده شدن در بخت‌آزمایی ما را سال‌ها به شادترین انسان زنده تبدیل می‌کند؟

روش عکس‌برگردانی در ترجمه بالا کاملاً محسوس است. به این جمله دقت کنید: «فرض کن روزی تلفن زنگ می‌زند. صدایی پرهیجان به تو می‌گوید چه احساسی خواهی داشت؟» این جمله از نظر دستوری درست است ولی مترجم برنخورده به این‌که ما هیچ‌وقت نمی‌گوییم «چه احساسی خواهی داشت؟» یعنی این جمله را به زمان آینده نمی‌گوییم. احتمالاً می‌گوییم «چه احساسی پیدا می‌کنی؟» مترجم که خود را کاملاً تسلیم متن اصلی کرده، فکر نکرده که در فارسی این جمله بسیار ساده را به زمان حال ساده می‌گویند نه آینده ساده. فکر کردن، معادل یافتن و خلاقیت نشان دادن سخت است. یا شاید هم اصلاً به این کارها نیازی نیست. شاید اصلاً همین‌طور نوشتن خوش است.

در حوزه ترجمه ادبی وضع از این هم بدتر است و تا دلتان بخواهد نمونه بد وجود دارد. هدف این مقاله ارائه نمونه نیست. هدف، توصیف شیوه‌ای از ترجمه است که در ایران هیچ‌گاه بی‌سابقه نبوده ولی در دو دهه اخیر ابعادی فاجعه‌آمیز پیدا کرده است. دلیل این‌که این روش را فاجعه‌آمیز می‌دانم این است که قبح آن ریخته و در مجامع دانشگاهی و نیز در سطح تعدادی از انتشاراتی‌ها به روشی قابل قبول یا لااقل قابل تحمل تبدیل شده است. بدیهی است درک علل این فاجعه نیاز به پژوهش جدی دارد ولی تا آن پژوهش صورت بگیرد، عجالتاً در این جا و در ادامه مقاله به برخی از عوامل که به نظرم در ایجاد و تداوم این وضعیت بی‌تاثیر نیستند اشاره می‌کنم.

یک عامل عمده که همیشه وجود داشته و بارها به آن اشاره شده، بی‌در و پیکر بودن عرصه ترجمه است. عدم التزام به حقوق مؤلف در کاری که در آن هم سود هست (البته بیشتر برای ناشر تا برای مترجم) و هم اعتبار و پرستیژ، طبیعی است که پای غیر اهل فن یا آماتورها را به این عرصه باز کند. ولی در دو سه دهه اخیر به نظر می‌رسد عوامل دیگری مزید بر علت شده‌اند که فهرست‌وار به آن‌ها اشاره می‌کنم.

۱. **تعداد فاجعه‌آمیز ناشرین.** در یک دوره‌ای به هر کس که داوطلب بود به شرط داشتن مدرک، امتیاز نشر دادند و حتی شرط گذاشتند که اگر طرف دو کتاب در سال منتشر نکند جوازش باطل می‌شود. سهل گرفتن کار نشر جزئی از فرآیند کلی‌تر سهل گرفتن هر کاری بود تا اختیار امور از دست اهل فن خارج شود و امتیازی نصیب خودی‌ها شود. برطبق تازه‌ترین آمار که معاونت فرهنگی وزارت ارشاد منتشر کرده، تعداد ناشران دارای مجوز نشر در کشور، ۸۹۰۰ است که از تعداد کتابفروشی‌ها بیشتر است، امری که در جهان بی سابقه است. تردیدی نیست که وجود این تعداد ناشر در عرصه نشر، نشانه بیماری است ولی بحث ما در این‌جا تاثیر این تعداد ناشر بر کار ترجمه است. ناشران برای این‌که فعال باشند تا بتوانند جواز خود را حفظ کنند یا در دسته ناشران فعال قرار بگیرند باید چاپ کنند. کیفیت چاپ مهم نیست، کسی هم نظارت ندارد. مهم کمیت است. تألیف کتاب هم که سخت است. پس علاج کار ترجمه است. برای ترجمه هم که به اندازه نیاز ناشران، مترجم خوب نداریم، از آن بدتر این‌که ویراستار خوب هم نداریم. پس چکار کنیم؟ هیچ. چاره نداریم. به قول اهل فن فقط باید چاپ کرد: **Publish or perish** نتیجه‌اش می‌شود ترجمه‌های دزدی، ترجمه‌های بی‌کیفیت، ترجمه‌های تکراری همزمان (پدیده‌ای که احتمالاً خاص ایران است).

۲. **تعداد فاجعه‌آمیز دانشجویان مترجمی.** قبل از انقلاب (از سال ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۸) مدرسه عالی ترجمه به مدیریت دکتر منوچهر آریان‌پور کاشانی و پدرش دکتر عباس آریان‌پور کاشانی کار تربیت مترجم در زبان‌های مختلف را به عهده داشت. پس از انقلاب، رشته مترجمی به طرزی بی‌رویه هم در دانشگاه‌های دولتی و هم مخصوصاً در دانشگاه آزاد و تازگی در دانشگاه‌های خصوصی نیز گسترش یافته است. بی‌رویه از این جهت که نه تعداد دانشجوی پذیرفته شده نسبتی با نیاز کشور داشت، نه شرایط لازم برای پذیرش دانشجو تعریف شده بود و نه مدرس باصلاحیت برای این تعداد دانشجو تربیت شده بود. این رشته بر اساس دو فرض گسترش یافته بود: فرض اول (از سوی مسئولان آموزشی) این بود که رشته مترجمی رشته‌ای کاربردی و مورد نیاز کشور است (ولی نه کم و کیف این نیاز مشخص شده بود و نه هیچ تضمینی در برنامه بود که فارغ‌التحصیلان این رشته بتوانند نیاز بازار را برآورده کنند)، فرض دوم (از سوی دانشجویانی که این رشته را با علاقه انتخاب می‌کردند بدون این‌که تصور درستی از آن

داشته باشند) این بود که رشته مترجمی در بین معدود گزینه‌های دیگری که در اختیار داشتند رشته «باکلاسی» است. حتی شنیده‌ام که دانشگاه‌های علمی کاربردی در مقطع فوق دیپلم، مترجم همزمان تربیت می‌کنند. یعنی در مدت دو سال به دانشجویان خود هم زبان درس می‌دهند و هم مهارت‌های ترجمه همزمان را. ابعاد این فاجعه وقتی گسترش یافت که دانشگاه آزاد و دانشگاه‌های خصوصی به تأسیس دوره‌های فوق لیسانس و حتی دکتری این رشته اقدام کردند. جالب این بود که نام این رشته را در مقطع فوق لیسانس و حتی دکتری مطالعات ترجمه نگذاشتند بلکه همان نام مترجمی را بر آن گذاشتند حال آن‌که برنامه درسی این دو مقطع، اساساً مطالعات نظری ترجمه است و نه کار عملی ترجمه. نتیجه گسترش رشته در مقطع کارشناسی ارشد این شده که ما با انبوهی فارغ‌التحصیل این رشته روبرو هستیم که خیلی از آن‌ها انتظار داشتند مقطع ارشد ادامه کار عملی ترجمه در مقطع کارشناسی باشد (چون اسم رشته در دو مقطع یکی بود). از طرف دیگر، مگر کشور چقدر نیاز به پژوهشگر ترجمه دارد؟ و آیا فارغ‌التحصیلان ما در مقطع کارشناسی ارشد اصلاً قادر به انجام پژوهش‌های جدی در حوزه ترجمه هستند؟ یعنی ما این توانایی را به آن‌ها داده‌ایم؟

۳. درک نادرست از ماهیت ترجمه. امروزه در غالب دانشگاه‌های دولتی، خصوصی و نیمه‌دولتی و آزاد، کلاس‌های آموزش ترجمه دایر است. در همین استان خراسان بیش از ده دانشگاه در سطح کارشناسی و کارشناسی ارشد دانشجو می‌پذیرند و در هیچ‌یک از این کلاس‌ها مترجمان تدریس نمی‌کنند. کار ترجمه و از آن مهم‌تر آموزش آن امری سهل تلقی می‌شود چون هر استادی با هر پیشینه‌ای خود را قادر به تدریس ترجمه می‌داند. فارغ‌التحصیلان این رشته غالباً از یک چیز شکایت دارند. می‌گویند در طی کلاس‌های متعدد کمتر پیش آمده که استاد، نقص ترجمه آن‌ها را به زبانی متقاعدکننده گوشزد کند. در این کلاس‌ها تأکید بیش از حد بر دقت باعث می‌شود تعریفی که اکثر دانشجویان از ترجمه دارند همان تعریف عکس‌برگردانی باشد. در نظر این‌ها ترجمه در سطح واژه تعریف می‌شود نه در سطح متن.

البته شاید خیلی از دانشجویان، مایه کافی برای این رشته را نداشته باشند ولی اگر ترجمه درست تعریف شود و ماهیت خلاق آن معلوم گردد، هم دانشجویان از توهم خارج می‌شوند و هم برخی از آن‌ها ممکن است به جای این‌که ناکام شوند جسارت

پیدا کرده و با اتکا به دانش خفته زبانی خود بتوانند کارشان را به سطح مترجمان حرفه‌ای ارتقا بدهند. در این صورت، ترجمه از کاری بدون تفکر به کاری خلاق و شیرین تبدیل می‌شود. اگر ماهیت خلاق و هنری ترجمه را درست بشناسانیم، و شیرینی هنر ترجمه را در کام دانشجویان بریزیم، بسیاری از دانشجویان همت خواهند کرد تا اسباب ترجمه «همه آماده کنند». وقتی صحبت از خلاقیت در ترجمه می‌کنم مقصودم لزوماً ترجمه ادبی نیست. ترجمه حتی ساده‌ترین متون انگلیسی هم نیاز به تخیل و تسلط زبانی دارد. من نمی‌گویم آموزش ترجمه غیرممکن است. نه. در یک سطح معقول ترجمه را می‌توان آموزش داد ولی اگر آموزش بر تعریف غلطی از ترجمه بنا شده باشد سر از ترکستان در خواهیم آورد.

۴. نظام آموزشی قبل از دانشگاه. یک عامل اصلی در ناموفق بودن برنامه آموزش مترجم قطعاً نظام آموزشی قبل از دانشگاه است. ترجمه مهارتی مثل بنایی نیست که از هر مقطعی بشود آن را آموزش داد. مترجم لازم است بر زبان مادری مسلط باشد و لازمه این تسلط این است که مهارت‌های زبان از همان کودکی در فرد تقویت شود. نباید آموزش مهارت‌های لازم برای کار خلاق ترجمه را از مقطع دانشگاه آغاز کرد. البته هوش زبانی افراد یکسان نیست ولی آموزش درست زبان مادری در مقاطع دبستان و دبیرستان می‌تواند مقدمات لازم برای کاربرد خلاق زبان را فراهم کند. در آموزش قبل از دانشگاهی نه بر زیاد خواندن و خواندن انتقادی دانش‌آموز و نه بر قدرت استدلال او و نه بر نوشتن او تاکید می‌شود. یعنی هیچ‌یک از مهارت‌هایی که برای ترجمه لازم است در دوره آموزش قبل از دانشگاه تقویت نمی‌شود. وقتی فرد به دانشگاه می‌رسد بنیه زبانی‌اش کم است و خیلی دیر است که دانش فارسی خود را تقویت کند. و اگر خودش همت نکند برنامه آموزش مترجم قادر نیست این مشکل را حل کند. گرایش دانشجویان به روش عکس‌برگردانی تا حدی قابل درک است چون روش فارسی‌گردانی برایشان دشوار است.

۵. روح زمانه. آخرین عامل که شاید از عوامل دیگر کم‌اهمیت‌تر نباشد، روح زمانه است. بر خلاف عوامل قبلی این یکی وجودی ملموس ندارد و به سادگی قابل تعریف نیست بلکه آن را بیشتر از روی تأثیراتش می‌توان شناخت. آنچه مسلم است، و بسیاری از اندیشمندان به آن باور دارند، وجود چیزی به نام روح زمانه است، یعنی

مجموعه اعتقادات و علایق و روش‌ها و ارزش‌ها و احساسات و آرمان‌های مردمی خاص در یک مقطع زمانی خاص. تردیدی نیست که حیات فردی و اجتماعی نسل جدید از مجموعه‌ای از عوامل بومی (این نسل در دوره فرهنگی و آموزشی و سیاسی بعد از انقلاب اسلامی زندگی می‌کند) و عوامل و پدیده‌های بیرونی از جمله جهانی شدن و انفجار اطلاعات تأثیر پذیرفته است. اگر به روح زمانه و قدرت آن قایل باشیم، در این صورت این روح زمانه چگونه در شیوه ترجمه و تلقی ما از ترجمه و نیز در داوری ما درباره ترجمه تأثیر می‌گذارد؟ آیا نسل جدید (حداقل نسلی که زیر سی سال است) اعتقاد جزمی به درست‌نویسی را از دست داده و معیارهای زیباشناختی دیگری پیدا کرده است؟ آیا نسل جدید به علم و هنر به چشم ابزار نگاه می‌کند؟ آیا نسل جدید نه فرصت دارد و نه اعتقاد که وقت طولانی صرف خواندن و فراگیری مهارت‌های ترجمه بکند؟ آیا نسل جدید تحمل بیشتری برای متن مبهم و بی‌معنی پیدا کرده است؟ این‌ها سوالاتی است که من پاسخ آن‌ها را ندارم اما می‌دانم پاسخ این سوالات و سوالات متعدد دیگر هرچه باشد قابل اطلاق به کل نسل جدید نیست. با این حال در طی سال‌ها آموزش ترجمه به عینه دیده‌ام که برخی از عواملی که به روح زمانه مربوط می‌شود در دیدگاه دانشجویان نسبت به ترجمه بی‌تأثیر نبوده است.

«روشی نو در ترجمه: بدون تفکر، بدون زحمت، بدون خلاقیت». این عبارت شبیه برخی آگهی‌هاست که در تبلیغات روزنامه‌ها و در اینترنت زیاد به چشم می‌خورد. این تبلیغات نسل جوانی را هدف قرار می‌دهد که می‌خواهد هر کاری را بدون زحمت، بدون فکر، بدون خلاقیت و در کوتاه‌ترین زمان ممکن یاد بگیرد. عنوان مقاله اگر چه طنز است ولی برخی اگر آن را در جایی ببینند شاید طنز تلقی نکنند. کم نیستند مؤسساتی که وعده آموزش ترجمه را در ۲۰ ساعت می‌دهند. اگر هنری را می‌شد در ۲۰ ساعت یاد گرفت آن وقت دیگر هنر ارجی نداشت و همه هنرمند بودند. خوشبختانه جهان هرچه پیشرفت می‌کند، باز هم نمی‌تواند در آموزش هنر جایگزینی برای کار سخت پیدا کند.
